

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

اجمال فرمایش مرحوم محقق عراقی این شد که در مانحن فیه که ما يك امر به اهم داریم و يك امر به مهم امر به ازاله نجاست در مسجد و امر به صلات، ما مي توانيم این دو امر را در عرض یکدیگر تصویر کنیم، بدون این که عنوان واجب مشروط را پیدا بکند، بدون این که این وجوب و طلب در هر کدام عنوان وجوب مشروط را پیدا بکند.

این دوتا امر را تصویر می کنیم، بعنوان این که در عرض یکدیگر هستند و بعنوان این که هر دو دوتا وجوب فعلی مطلق دارند. و عمده نکته که ایشان اعمال کردند و دقتی که اعمال فرمودند این بود که ما بگوئیم وجوب در ناحیه اهم يك وجوب تام الاقتضاء است، یعنی امر به اهم اقتضا دارد ایجاد متعلق خودش را علی الاطلاق و در توضیحش فرمودند که امر به اهم از باب این که هر وجودی طارد عدم خودش است هر وجودی طرد می کند عدم خودش را از هر ناحیه ای که بخواهد باشد.

مولا وقتی امر به ازاله نجاست می کند از مکلف ایجاد ازاله نجاست را می خواهد و این ازاله نجاست طارد اعدام خودش است. یعنی هر چیزی که موجب عدم این ازاله نجاست است او را طرد می کند و از بین می برد. یکی از آنها صلات است که عبارت از مهم است، این صلات که ضدیتی با ازاله نجاست دارد وقتی می گوئیم امر به ازاله نجاست وجوبش تام الاقتضاء است، یعنی همه این عدم ها را طرد می کند، یکی هم عنوان صلات است. این عدم ها یعنی آن اعمالی که سبب عدم ازاله نجاست است از باب این که هر وجودی طارد عدم خودش است اگر نماز موجب عدم ازاله نجاست است آن را هم طرد می کند.

لذا مرحوم عراقی تعبیر کرده است که وجوب تام الاقتضا در ناحیه اهم اقتضا دارد افنا و فانی کردن مهم را. اما در آن طرف این طور نیست در ناحیه امر به مهم وجوب و طلبی که در آنجاست اقتضای تام ندارد، چه اقتضای دارد؟

مرحوم عراقی در ناحیه مهم آمده عدمها را دو دسته کرده است، مهم عبارت از نماز است. آنچه که سبب می شود نماز موجود نشود این می شود، عدم آنچه که سبب می شود نماز موجود نشود یکی خود ازاله نجاست است یکی هم بقیه اضداد و امور دیگر است اکل و نوم و طهارت و ...

فرمودند این که ما می گوئیم وجوب در ناحیه مهم ناقص است معنایش این است که مولا امر کرده است به صلات اما می خواهد این نماز ایجاد بشود هر وجودی طارد عدم خودش است. اما در اینجا نمی آیم سراغ همه عدم ها می گوئیم مولا نماز را می خواهد و این امر به ایجاد صلات طارد تمام اعدام است غیر از آن عدمی که از ناحیه اهم است. می گوید غیر از آن عدم صلاتی که از ناحیه اهم یعنی اگر شما ازاله را انجام دادید دیگر نماز نمی خوانید از غیر ناحیه اهم می گوید همه عدمها را باید مسدود بکنید، اقتضایش يك اقتضای نود درصدی است اقتضای علی الاطلاق ندارد لذا می گویم این طلب، طلب ناقص است.

مرور بر مباحث قبلی:

در اول بحث ترتب عرض کردیم ما برای ترتب نه دلیل روایی داریم و نه آیه ای داریم ترتب معنایش این است که ما الان چون

گفتیم بحث ترتب از اینجا شروع شد که وقتی می‌گوییم امر به شی مقتضی نهی از ضد است طبق این بیان اگر کسی ازاله نجاست نکرد و شروع کرد به خواندن نماز، نمازش باطل است.

آنوقت کسانی که می‌خواستند این ثمره را از بین ببرند آمدند گفتند آقا ما راههای را داریم که بگوییم اگر کسی ازاله نجاست نکرد و ایستاد نماز خواند نمازش صحیح است. چند راه بیان شد یکی از آن راهها که به نظرم راه سوم ذکر شد مساله ترتب است. یعنی ما می‌آییم این دوتا امری که از مولا صادر شده است به یک نحوی تحلیل می‌کنیم که بعد از تحلیل می‌گوییم اگر کسی ازاله نکرد نماز خواند نمازش صحیح است و الا ما نمی‌توانیم بگوییم در روایتی یا آیه ای ترتب واقع شده است و قائلین به ترتب البته از عرفیات دلیل آوردند و مرحوم آخوند هم در کفایه آن را ذکر کرده و ما بحثش را مفصل گفتیم که آیا عرف می‌تواند دلیل باشد در اینجا یا نه؟

آن وقت ما نظریات آخوند و مرحوم نایینی و مرحوم اصفهانی و اینها را که نقل کردیم رسیدیم به نظریه مرحوم عراقی. مرحوم عراقی می‌گوید ما می‌خواهیم این نماز را یک طوری تصحیح کنیم. یعنی اگر کسی ازاله نکرد نماز خواند ما می‌خواهیم نماز را طوری تصحیح کنیم که نیازی به ترتب هم نداشته باشد. در نظریه ترتب می‌گفتیم امر به مهم مشروط است به عصیان اهم به نحو واجب مشروط مطرح می‌شد. ایشان مرحوم عراقی می‌گوید ما او را هم قبول داریم یعنی از راه واجب مشروط و از راه ترتب و طولیت هم می‌شود وارد شد و این نماز را تصحیح کرد اما ما یک راه دیگری را برای شما ذکر می‌کنیم که هم امر به ازاله و هم امر به صلات اینها در عرض یکدیگر باشد ترتبی در کار نباشد و مع ذلك خواندن نماز صحیح باشد راهش چیست؟ همین بود که این دو سه روزه عرض کردیم.

بگوییم امر به ازاله به عنوان وجوب تام است یعنی تام الاقتضا امر به صلات به عنوان ناقص الاقتضاء است. ناقص الاقتضاء را داریم معنا می‌کنیم یعنی مولا نمی‌خواهد سد باب اعدام صلات از جمیع جهات بکند مولا می‌گوید من نماز را می‌خواهم اما در غیر از مساله ازاله نجاست چطور؟ یعنی اگر شما رفتید ازاله نجاست کردید آن موقع نتوانستی نماز بخوانی باز خدشه ای به طلب مولا وارد نمی‌شود، اما اگر از باب اتفاق اهم آورده نشد به تعبیر خود عراقی وجود مهم منحل می‌شود از ناحیه اهم من باب الاتفاق. یعنی حالا یک کسی اصلاً گفت من میلی به این که ازاله نجاست بکنم ندارم و اهم اتفاقاً واقع نشد حالا که واقع نشد مقتضی مهم از ناحیه جهات دیگر کامل است و اگر مهم را آورد این مهم به عنوان یک عمل عبادی باید صحیح باشد.

فرمایش مرحوم عراقی:

عمده فرمایش عراقی این بود که بین این وجوب تام الاقتضا در اهم و وجوب ناقص الاقتضا در مهم بین اینها هیچ مطارده و هیچ تمانعی وجود ندارد. این دوتا بینشان تغایری تمانعی تضادی نه از ناحیه اقتضا وجود دارد. برای این که امر به اهم مقتضی ایجاد اهم است مطلقاً. مطلقاً یعنی و لو این که مهم فانی بشود.

اگر می‌گفتیم امر به مهم هم مقتضی ایجاد است مطلقاً یعنی اهم هم فانی بشود بین این دوتا اقتضاها تمانع به وجود می‌آمد در حالی که دوتا مسیر در اینجا وجود دارد. امر به اهم اقتضا دارد ایجاد اهم را در خارج مطلقاً ولو به از بین بردن مهم. این مقتضی اول. اما امر به مهم اقتضا دارد ایجاد مهم را من غیر ناحیه الاهم نسبت به سایر جهات. لذا بین اینها از نظر اقتضا مطارده ای نیست.

پس ایشان فرمودند نه از ناحیه اقتضا بینشان مطارده است و نه در مرحله اطاعت و امتثال. در مرحله اطاعت اینطور بیان می‌کند و می‌فرماید وقتی دارد امر به اهم را اطاعت می‌کند دیگر موضوعی برای امر به مهم وجود ندارد. برای این که ما داریم می‌گوییم امر به اهم اقتضا دارد افنا مهم. وقتی مهم فانی شد دیگر اطاعت مهم در فرض اطاعت مهم بلا عنوان است دیگر ما الان آن وقتی که اهم را اطاعت می‌کند چیزی به نام مهم نیست که بگوییم باید آن را انجام بدهد چون داریم می‌گوییم امر به اهم اقتضا دارد افنا مهم را. پس در زمانی که اطاعت می‌کند اهم را موضوعی برای اطاعت مهم نیست.

عکس او در زمانی که دارد اطاعت می‌کند مهم را ایشان می‌فرماید در آن زمان ما نمی‌توانیم بگوییم اطاعت مهم طارده اطاعت

اهم است. برای این که در آن زمان حالا ازاله را ول کرده آمده دارد نماز می خواند این که ازاله را رها کرده این به میل خویش این کار را انجام داده و خود به خود ازاله منفرد است.

تعبیری که در اینجا دارد ایشان این است که چه این نماز بود و چه نبود او طرد شده است، برای این که اراده نکرده مکلف او را انجام بدهد وقتی اراده نکرده او را انجام بدهد این اطاعت اهم میشود منطرد. منطرد یعنی خود به خود طرد شده است چیزی که خود به خود طرد شده دیگر طرد او ممکن و معقول نیست طرد چیزی که طرد شده این می شود تحصیل حاصل. پس ایشان می فرماید بین این دوتا نه از حیث اقتضا بینشان مطارده است و نه در مقام اطاعت و مقام امتثال این خلاصه بیان مرحوم عراقی.

فرمایش مرحوم محقق اصفهانی:

مرحوم محقق اصفهانی (مرحوم محقق اصفهانی، مرحوم محقق نائینی، مرحوم محقق عراقی این سه نفر که از ارکان اصولین بودند، اینها معاصر یکدیگر هم بودند، فوتشان هم شاید مجموعاً شاید هفت هشت سال بوده که هر سه این بزرگوار فوت شدند).

از جاهای که در این حاشیه کفایه در نهایت الدرایه آمده نقل کرده نظریه مرحوم نائینی است که بطور مفصل نقل کرده که ما هم قبل از تعطیلات آن را بیان کردیم؛ کلمات اینها را آمده ایشان نظریه عراقی را هم در اینجا نقل کرده است در همین حاشیه کفایه که من هم همراه آوردم در (ج 2 ص 222) آنجا تحت عنوان ثانیها آمدند نظریه مرحوم عراقی را ذکر کردند اسم نمی برند که این را مرحوم عراقی بیان کرده است و بعد شروع کردند دو اشکال به مرحوم عراقی وارد کرده است:

اشکال اول ایشان (خوب دقت کنید ان شاء الله ذهنتان از این تعبیرات آزاده و خسته هم نشود ولی چون مطلب دارد باید خوب دقت بشود). این است که مرحوم اصفهانی فرمودند ما بالاخره برای شما مطارده درست می کنیم در اشکال اول اصفهانی می فرماید این را ما قبول داریم از این زاویه ای که شما دارید نگاه می کنید مطارده نیست چرا؟

امر به اهم اقتضا دارد متعلق خودش را علی الاطلاق، علی الاطلاق یعنی و لو این که شما مهم را از بین ببرید اما امر به مهم اقتضا دارد ایجاد خودش را از غیر ناحیه اهم، در نتیجه با این بیان بگویم بین این دوتا هیچ مطارده ای وجود ندارد اما در اینجا از يك زاویه دیگر ما نگاه کنیم مطارده تحقق دارد و آن زاویه چیست؟

می فرماید امر به اهم اطلاق دارد یعنی چه؟ یعنی امر به اهم اطلاقش هم وجود مهم را شامل می شود. به این بیان که مولا می گوید باید ازاله نجاست کنید آنچه که با این ازاله نجاست منافات دارد آن حصه ای که موجب عدم ازاله نجاست می شود به نام مهم او را باید از بین ببریم. پس امر به ازاله آن حصه ای از مهم که با ازاله منافات دارد او را از بین می برد، اما همانطوری که امر به اهم شامل وجود مهم می شود، شامل عدم مهم هم می شود.

اطلاق معنایش این است که می گوییم امر به اهم هم شامل نسبت به وجود مهم است هم شامل نسبت به عدم مهم است خوب نسبت به عدم مهم اینجا مطارده حاصل می شود چرا؟ چون شما می گوید مهم طارده عدم خودش است ولو از غیر اهم. اهم هم طارده عدم مهم است. از این ناحیه یعنی ما وقتی عدم مهم را در نظر بگیریم بگویم آقا همان طوری که امر به مهم طارده مهم است طارده عدم مهم هم هست. وقتی شما می گوید امر به اهم اطلاق دارد یعنی مهم و عدم مهم همه را شامل می شود همه را طرد می کند.

اگر این چنین شد نتیجه این می شود امر به اهم طرد می کند آنچه را که مربوط به عدم مهم است، این يك از این طرف. هم می گوید امر به مهم طرد می کند آنچه که مربوط به عدم مهم است از غیر ناحیه اهم بین این دوتا مطارده به وجود می آید. به این بیان مهم می گوید آنچه که مربوط به عدم مهم است و سبب می شود که مهم ایجاد نشود باید برود کنار. اهم می گوید آنچه که مربوط به عدم مهم است و سبب می شود اهم ایجاد نشود باید برود کنار بین این دوتا مطارده حاصل می شود.

لذا مرحوم اصفهانی اشکال اولش این است از آن زاویه که شما آمدید بیان کردید که امر به اهم اقتضا دارد افنا مهم را این يك.

امر به مهم اقتضا دارد ایجاد خودش را از غیر ناحیه اهم بین این دوتا هیچ مطارده ای نیست مثل این است که بگوید آب اقتضای برودت دارد، نار اقتضای حرارت دارد، هیچ مطارده بین اینها نیست، اما چون امر به اهم اطلاق دارد، اطلاقش همانطوری که اقتضا دارد افنا و طرد مهم را اقتضای افنای و طرد عدم مهم هم دارد.

نتیجه این می شود که مرحوم اصفهانی می فرماید امر به اهم هم طرد می کند مهم را که مهم عبارت از خود نماز است، هم طرد می کند عدم مهم را که عبارت از اکل و نوم و اینهاست. آن وقت می آییم روی عدم مهم که عدم مهم همین اکل و نوم است اینجا مطارده حاصل می شود یا حاصل نمی شود.

یعنی امر به اهم می آید اکل و نوم را طرد می کند، امر به مهم هم می آید اکل و نوم را طرد می کند، ببینید وقتی ما می گوئیم امر به اهم اطلاق دارد، اطلاق یعنی هم نسبت به وجود مهم هم نسبت به عدم مهم الان نسبت به عدم مهم اصفهانی می گوید اینجا مطارده است، عدم مهم مصداقش اکل است، نوم است امر به مهم را که شما قبول کردید طارد اکل و نوم است، چون گفتید از غیر اهم را طاردیت دارد. امر به مهم می شود طارد او، امر به اهم هم می شود طارد او. پس می شود مطارده.

این اشکال اول مرحوم اصفهانی است، حتما عبارت ایشان را در آن آدرسی که عرض کردم ببینید فردا اشکال دوم را می گوئیم و نظریه مرحوم محقق بروجردی اگر می خواهید پیش مطالعه بفرمایید کتاب نه‌ایة الاصول که تقریرات مرحوم محقق بروجردی است (ص 218) نظریه ایشان را هم بیان کنیم بعد از نظریه مرحوم آقای بروجردی باقی می ماند نظریه امام (رضوان الله علیه) که آن را هم که بیان کنیم تقریبا همه انظار در باب ترتب را گفتیم.